

رویکرد «نظریه محور» در باب شک دکارتی^۱

دکتر مسعود امید

استادیارگروه فلسفه دانشگاه تبریز

چکیده

این مقاله به دنبال تحقیق در شک دکارتی و پی افکندن نگاهی دیگر به این موضوع است. در این نوشتار پس از تعیین روش‌شناسی تحقیق در فلسفه دکارت و تفکیک دو مقام رویکرد و روش در دو منظر درونی و بیرونی، به این نکته پرداخته می‌شود که تا حال در نزد بیشتر دکارت‌پژوهان با دید حداقلی به موضوع شک نظر شده است؛ در حالی که آرای دکارت نشان از این دارد که می‌توان با دید حداکثری نیز بدان نظر انداخت. حاصل دید حداقلی، پدیدارشدن ویژگی‌هایی محدود مانند ابزاربودن شک است. اما نتیجه دید حداکثری، آشکارشدن ویژگی‌های متعدد در پیرامون شک است. دید اخیر مورد پذیرش این نوشتار است و براساس آن به ارائه پیشنهاد رویکرد «نظریه محور» و جامع در مورد شک دکارتی پرداخته است. این نظریه معتقد به تشخیص پنج سطح یا جنبه در شک دکارتی است که عبارتند از: آموزه، روش (روش‌بندی)، مهارت، کارکرد و کاربرد.

واژه‌های کلیدی: شک دکارتی، دید حداکثری، دید حداقلی، رویکرد

نظریه محور، شک به عنوان نظریه فلسفی، سطوح پنجگانه نظریه شک.

مقدمه

این نوشتار درصدد آن است تا یکی از موضوع‌های مهم اندیشه دکارتی، یعنی شک را مورد بحث و تأمل قرار دهد تا شاید وجه دیگری از آن آشکار گردد. یکی از وجوه اهمیت پژوهش در شک دکارتی به معنای خاص و مسأله شک در تاریخ فلسفه غرب به معنای عام، این است که این موضوع و جریان را باید مبنا و نیای جریان مبارک و نهادینه شده «نگاه انتقادی» به علوم به طور کلی و «نقد فلسفی» در عرصه تفکر فلسفی دانست. تحقیق و تأمل در پدیده و موضوع شک اساساً برای زمینه‌سازی جهت ارائه تعریف معتدل از آن و کنترل‌پذیری آن برای مقاصد علمی است. به بیان دیگر هدف، تبدیل شک به پدیده و جریان مبارک نقد است. این کار همانند صیقل دادن فلزی زمخت برای ساختن چاقوست تا با دقت و ظرافت و به نحو مفید اشیا را برش دهد.

در آثاری که در زبان فارسی (و بعضاً انگلیسی)، در مورد دکارت به نگارش درآمده است و در تحقیقاتی که در خصوص فلسفه وی تدوین گردیده است، اغلب، موضوع شک دکارتی عنوان حتی یکی از فصول و بخش‌های این آثار و تحقیقات را به خود اختصاص نداده است. مروری بر این مکتوبات نشان از این دارد که در اکثر موارد در خصوص موضوع مذکور، به بیان عنصر یا مؤلفه‌هایی معدود – و در عین حال اساسی – بسنده شده است. این دیدی حداقلی به موضوع شک در فلسفه دکارت است.

از طرف دیگر به نظر می‌رسد که تمرکز در آثار دکارت ظرفیت‌های جدید و متعددی را در مسأله شک آشکار می‌سازد و توان ارزیابی ابعاد و اضلاع ظریف و متنوعی را دارد. این نگاه را می‌توان دید حداکثری به شک دکارتی دانست. این نوشتار براساس دید اخیر شکل گرفته است. مفاد دید حداکثری این است که به موضوع شک دکارتی با نظر استقلالی می‌نگرد. اما با این توضیح که مراد از نظر استقلالی، عدول از معنای ویژه شک در نزد دکارت و گذر به تعمیم و تعمیق آن در عالم نظر و عمل، آنگونه که در نزد شکاکان یونانی رایج بود، نیست. بلکه هدف ارتقای دیدگاه و عمق دادن به تحقیق نسبت به شک، در مقام پژوهش است. به بیان دیگر مراد از نظر استقلالی به شک دکارتی، ارتقای شک در عالم ثبوت و دامنه دادن به شکاکیت به معنای منفی نیست بلکه مقصود از آن نظر به شک در مقام اثبات و پژوهش و ارتقای پژوهشی نسبت به آن است. یعنی تلاش برای کشف ابعاد و ویژگی‌های جدید در باب شک، در اندیشه فلسفی دکارت می‌باشد. این رویکرد را به خاطر اشتغال آن بر جنبه ابزاری شک، که عنصر مهم شک

دکارتی است، می‌توان نگاه جامع یا استقلالی-ابزاری نیز نامید. براساس چنین دیدی به شک دکارتی از رویکرد «نظریه محور» در توصیف و تحلیل آن استفاده شده است. براساس چشم‌انداز فوق، گام نخست این نوشتار مربوط است به روش‌شناسی کلی پژوهش در فلسفه دکارت. در این بخش با معرفی دو مؤلفه «رویکرد و روش» و تفکیک آنها به این نکته پرداخته می‌شود که می‌توان فلسفه دکارت را براساس دو مؤلفه مذکور مورد تحقیق، توصیف و تحلیل و ارزیابی قرار داد.

گام دوم نوشتار، عهده‌دار پاسخ به این پرسش کلی است که آیا می‌توان علاوه بر نگاه ابزاری و آلی، نگاهی استقلالی و جامع به شک دکارت انداخت؟ به معنای دیگر آیا شک دکارتی صرفاً یک اصل، قاعده، بخشی از روش یا... است یا آنکه می‌توان بر اساس آرای دکارت آن را در چشم‌انداز یک «نظریه» نیز به نظاره نشست. در این مقام با طرح و تفکیک دو دید حداقلی و حداکثری به شک دکارتی و پذیرش دید حداکثری، رویکرد «نظریه محور» در مورد شک مطرح و اعمال می‌شود. چرا که مواضع و شبکه مفهومی و محتوایی که پیرامون شک از طرف دکارت تنیده شده است، ما را وادار می‌دارد که این پیشنهاد را بکنیم که شک دکارت در حد یک نظریه فلسفی است و نه صرفاً یک اصل موضوع یا پیش فرض یا... این بخش عهده‌دار بیان ابعاد و اضلاع شک به عنوان یک نظریه است؛ نظریه‌ای که دارای سطوحی پنجگانه می‌باشد. یعنی مرکب از آموزه، روش، مهارت، کاربرد و کارکرد است.

۱- روش‌شناسی پژوهش در فلسفه دکارت

دکارت، فیلسوفی است که علاوه بر آنکه از جهت محتوای تفکر یعنی اندیشه‌های فلسفی، دارای ابتکار است، از حیث صورت تفکر، یعنی نحوه تفکر، بیان، تنظیم و تعلیم مباحث نیز صاحب سلیقه و رویکرد ویژه‌ای است. او هم فیلسوف محتواست و هم فیلسوف رویکرد و روش. از این رو لازم است به تبعیت از دکارت نخست در مورد سبک و سیاق بحث در این تحقیق سخن رود و مثنی و نحوه پیش‌برد مباحث روشن گردد. بدین منظور برای تعیین موضع روشی خود، تحقیق خود را بر محور تفکیک دو مفهوم «رویکرد» و «روش» در فلسفه دکارت آغاز می‌کنیم.

۱-۱- امکان تفکیک و کاربرد دو مفهوم «رویکرد» و «روش» در باب فلسفه دکارت

نخستین پرسشی که در آغاز بدان می‌پردازیم، این است که آیا می‌توان از کاربرد دو مقوله رویکرد و روش در مورد فلسفه دکارت سخن گفت؟ آیا دو مقوله مذکور می‌توانند در پژوهش‌های مربوط به فلسفه دکارت به کار آیند و جایگاهی داشته باشند؟

۲-۱- تعریف و توضیح دو مفهوم رویکرد و روش

برای پاسخ به پرسش فوق، نخست باید درصدد تعریف دو مفهوم مورد نظر برآییم. باید به این نکته اشاره داشت که درعین حال که گاهی در برخی از متون، این دو واژه به جای همدیگر به کار می‌روند، اما به دلیل تمایزهایی که میان آنها وجود دارد، در اینجا آنها را به نحو متمایز در نظر می‌گیریم (وجه تمایز این دو مفهوم در ادامه مشخص خواهد شد). به طور کلی می‌توان گفت که رویکرد به منزله شیوه کلی برخورد با موضوع و روش به منزله شیوه جزئی حل مسایل و ملاک رسیدن به حقیقت در یک فلسفه است. توضیح اینک:

مفهوم رویکرد، روی آورد یا رهیافت (approach) و رویه، مشی یا وجهه‌نظر (attitude) هر دو ناظر به طریق کلی نزدیک شدن به یک مسأله یا نحوه کلی برخورد و تلاقی با موضوع پژوهش هستند تا به این طریق اطلاعات، فرضیه یا نظریه‌ای به دست آید (قراملکی، ۱۳۸۵، ۱۶۳-۱۶۴).

انتخاب و کاربرد این نحوه تقرب کلی به مسأله و موضوع پژوهشی، حالت اختیاری، سلیقه‌ای، ذوقی و ذهنی دارد. به بیان دیگر از جنبه سوژکتیو (subjective) برخوردار است. در واقع درعین حال که خود نحوه تلاقی و رهیافت، امری متعین است، اما گزینش و کاربرد آن نامتعین بوده و به انتخاب خود محقق و فاعل شناساست. برخی از اقسام رویکردهای جدید را می‌توان از این قبیل دانست: رویکرد تحلیلی، پدیدارشناختی، وجودی یا وجودی‌نگر (اگزیستانسیال)، مقایسه‌ای، میان‌رشته‌ای و... در هر یک از این رویکردها، چشم‌انداز، مبنا، حیثیت و نقطه تقرب به موضوع و مسأله متفاوت است:

در رویکرد تحلیلی، به فهم و شناسایی یک مسأله، از منظر منطق و زبان و به عنوان یک امر منطقی و زبانی، در رویکرد پدیدارشناختی از منظر پدیدارشناسی و به عنوان یک پدیدار، در رویکرد وجودی‌نگر از منظر وجودی و به عنوان نحوه‌ای از وجود آدمی، در رویکرد مقایسه‌ای از منظر مقایسه و به عنوان امری مقایسه‌ای، در رویکرد میان‌رشته‌ای از منظر پردازش میان‌رشته‌ای و به عنوان امری چندلایه‌ای و چندوجهی، تقرب حاصل می‌شود.

اما روش (method) به عنوان ابزار و طریقی برای ارزیابی توصیف‌ها، ادعاها و فرضیاتی است که براساس رویکردها و رهیافت‌ها به دست آمده است. روش در مقامی قرار دارد که اعمال و کاربرد صحیح آن و رعایت آن منجر به مقبولیت نظریه و حقیقی (درمقابل خطا) بودن ادعا خواهد شد. مانند روش فلسفی، علمی و... .

درمورد تفاوت رویکرد با روش می‌توان به مواردی اشاره داشت: نخست آنکه در مقام رویکرد، درصدد رسیدن به توصیف‌هایی از امر مورد پژوهش هستیم اما در مقام روش در پی

ارزیابی و داوری آن توصیفات می‌باشیم. دوم اینکه رویکرد مربوط به مقام گردآوری یا شکار (context of discovery) است ولی روش، مربوط به مقام داوری (context of justification) است. سوم اینکه در رویکرد کاری با نقد و بررسی دعاوی نداریم ولی در مقام روش سروکار ما با نقد و بررسی است. چهارم اینکه رویکرد امری سوپژکتیو است و قاعده «از کجا آورده‌ای؟» در مورد آن صدق نمی‌کند ولی روش، امری عینی (objective) یا بین‌الذهانی (intersubjectivity) یا همگانی (public) است. در این مقام پرسش «از کجا آورده‌ای؟» و طلب دلایل و شواهد بسیار بااهمیت است. زیرا مقام داوری باید به گونه‌ای باشد که همه بتوانند براساس آن ارزیابی و قضاوت بکنند (قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۸).

۱-۳- فلسفه دکارت در پرتو دو مقوله رویکرد و روش

با محور قرار دادن دو مقوله رویکرد و روش، می‌توان گفت که پژوهش در فلسفه دکارت می‌تواند از دو منظر درونی و بیرونی صورت بگیرد. بدین معنا که یکبار از رویکرد و روش خود دکارت و فلسفه وی پرسش شود (منظردرونی) و بار دیگر از امکان یا فعلیت کاربرد رویکردها و روش‌های دیگر در مورد فلسفه دکارت پرس و جو گردد (منظربیرونی).

اما از منظر درونی باید گفت که «رویکرد» خود دکارت در فلسفه‌اش، «تحلیلی» به معنای عام است. یعنی بدنبال بداهت بودن و وضوح و تمایز، پرهیز از شتابزدگی و دوری از سبق ذهن و پیش‌داوری در تحقیق می‌باشد (دکارت، ۱۳۸۵، ۸۵-۸۴).

اما «روش» دکارتی، به عنوان ابزار ارزیابی حقیقت از خطا، روشی برهانی و فلسفی است و دارای مراحل و اجزای ویژه‌ای است از قبیل: ۱- شک ۲- تحلیل به اجزا ۳- ترتیب و برقراری تقدم و تأخر میان اجزا ۴- ترکیب میان اجزا ۵- بازدید و ملاحظه بندها و مراحل تحقیق از بند یک تا چهار (همان، ۸۵-۸۴ و ۱۳۸۱، ۳۹ و ۱۶-۱۵). از آنجا که روش مذکور مربوط به مقام داوری است پس برای کسی که در پی وصول به حقیقت است، لازم است تا عیناً این روش را به کارگیرد.

عناصر کلیدی در روش دکارت عبارت از «نظم» (تلاش برای رعایت ترتیب معلومات لاحق بر سابق) و «تحلیل» (تلاش برای رعایت گذر از معلومی به عنوان علت یا علت معرفتی به معلومی به عنوان معلول یا معلول معرفتی) است (دکارت، ۱۳۸۴، ۱۷۹-۱۷۸).

نکته‌ای که در مورد دامنه اطلاق رویکرد و روش دکارت باید گفت، این است که «رویکرد تحلیلی» دکارت را می‌توان شامل تمام علوم، یعنی مابعدالطبیعه و غیر آن دانست و در مورد

کل آنها به کار بست. اما «روش تحلیل» دکارت، با لحاظ مؤلفه شک، تنها در حوزه مابعدالطبیعه کاربرد پیدا می‌کند و بدون لحاظ شک، می‌تواند در علوم دیگر از قبیل ریاضیات، مناظر و مریا . . . به کار رود.

اما از طرف دیگر، از منظر بیرونی، می‌توان گفت که فلسفه دکارت با رویکردهای دیگری نیز می‌تواند مورد تحقیق قرار گیرد و حتی باید گفت که عملاً مورد تأمل قرار گرفته است. می‌توان حداقل با پاره‌ای از رویکردهای فلسفه جدید و تفکر معاصر به تحقیق در مورد کل فلسفه دکارت یا بخشی از آن، پرداخت. به علاوه می‌توان از برخی روش‌های فلسفی جدید نیز برای داوری و قضاوت در مورد فلسفه دکارت سود برد. برای نمونه در مقام استفاده از رویکرد تحلیلی به معنای جدید می‌توان به رویکرد تحلیلی آلفرد. ج. ابر در مورد «می‌اندیشم پس هستم» دکارت، اشاره کرد (Ayer, 1991, 219-221). فلسفه دکارت با رویکردهای پدیدارشناختی هم مورد تأمل و تحقیق قرار گرفته است (شهابی، ۱۳۷۷، بخش نخست).

۲- انتخاب «رویکرد نظریه محور» در باب شک دکارتی

نتیجه مباحث پیشین آن است که می‌توان برای کشف امکانات، توصیف، تبیین و داوری در مورد کل فلسفه دکارت یا بخشی از آن، از ظرفیت‌های پژوهشی جدید و ابتکاری، در قالب رویکرد و یا روش، نیز سود برد. حال این نوشتار درصدد آن است تا برای تأمل و تحقیق در مورد یکی از مقولات و محورهای مهم فلسفه دکارت یعنی «شک دکارتی»، و فهم بهتر آن، رویکرد و رهیافت «نظریه محوری» را پیشنهاد دهد و آن را مورد تحقیق قرار دهد. برای این منظور نخست با تقسیم دیدگاه‌ها در باب شک دکارتی به حداقلی و حداکثری و نقد دیدگاه نخست، راه برای رویکرد «نظریه محوری» (شک به مثابه نظریه‌ای با سطوح متعدد) باز می‌شود. آنگاه براساس چنین رهیافتی، تحلیل و توصیف شک دکارتی و همبستگی‌های آن با دیگر عناصر فلسفه دکارت، ممکن می‌گردد. توضیح و تفصیل موارد و مراحل مذکور از این قرار است:

۲-۱- درون‌مایه شک دکارتی و دو دیدگاه حداقلی و حداکثری در مورد آن

یکی از پرسش‌هایی که می‌توان در مورد فلسفه دکارت مطرح ساخت، این است که آیا شک دکارتی از چنان موضوعیت و جایگاهی در این فلسفه برخوردار است تا تحقیق و تأمل مفصلی در مورد آن صورت بگیرد؟ به بیان دیگر عمق، دامنه و گستره مبحث شک در دکارت از چنان قابلیت برخوردار است تا بدان موضوعیت داده و پژوهش مستقلی در مورد آن انجام داد؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان از دو دیدگاه حداقلی و حداکثری سخن گفت: دیدگاه نخست مربوط به پژوهشگرانی است که صرفاً جنبه کارکردی، آلی و ابزاری شک بر نگاه آنها غلبه داشته و بر این اساس به دیگر ویژگی‌ها و قابلیت‌های شک دکارتی توجه چندانی نداشته و به بیان دیگر از آنها غفلت ورزیده‌اند.

دیدگاه دوم براین نظر است که زمینه و امکان نگاه حداکثری به شک و ارتقای آن در حد یک مسأله فلسفی و آنگاه نظریه‌ای فلسفی، در فلسفه دکارت، امری موجه است. این نگاه نافی وجه ابزاری شک نیست اما درصد دآن است تا تمام زوایای این ایده را آشکار سازد. درذیل به توضیح مختصر دو دیدگاه مذکور می‌پردازیم:

۲-۲- نگاه حداقلی به شک دکارتی: نگاه صرفاً ابزاری و کارکردی به شک

عده‌ای از محققان و پژوهشگران فلسفه دکارت بر این نظرند که به سبب ابزاری و آلی بودن شک دکارتی، نیازی به تأمل مستقل فلسفی در باب آن نیست. معامله دکارت با موضوع شک بسیار مشخص، آشکار و گذراست. شک برای دکارت اگر هم موضوعیت داشت ولی اولاً نقطه آغازی است که نباید در آن درنگ روا داشت. ثانیاً تنها برای یک بار باید آن را به کار برد و شک کرد. ثالثاً شک از چنان جنبه‌ها و ابعادی برخوردار نیست تا به حد یک «مسأله فلسفی» برسد. حاصل چنین نگاهی به شک دکارتی آن است که نمی‌توان و حتی لزومی ندارد تا به نظریه‌پردازی در باب آن پرداخت. یعنی چنین امری نه ممکن است و نه مطلوب.

چنین نگاهی در میان آثار مربوط به دکارت به چشم می‌خورد. نشانه حضور این نگاه (گاهی ناگفته و به زبان نیامده) در آثار مربوط به دکارت، عبارت از اشاره مختصر به مسأله شک و عدم اختصاص فصل مستقلی برای آن است. بر این اساس اکثر آثار مربوطه تنها به مؤلفه یا مؤلفه‌هایی چند در مورد موضوع شک، اشاره کرده‌اند و به تأملات و تحلیل‌های فزون‌تر ادامه نداده‌اند. در اینجا برای نمونه به پاره‌ای از این آثار اشاره می‌شود:

۲-۳- توصیف شک در نگاه حداقلی: اکتفا به مؤلفه‌هایی چند

تعداد قابل توجهی از محققانی که در مورد فلسفه دکارت قلم زده‌اند، در آثار خود به عناصر و نکاتی محدود (و در عین حال بعضاً اساسی) در موضوع شک دکارتی بسنده کرده‌اند. در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- وسیله بودن شک برای وصول به غایت (Cottingham, 1993, 51).

- ۲- ماهیت نقدی شک، حدود شک، پیش فرض‌های یقینی شک، توجیه فلسفی شک، روشی بودن شک (صانعی، ۱۳۷۶، ۲۰-۱۷).
- ۳- روشی بودن شک، عمومیت شک، نظری بودن شک، دامنه شک، واقعی یا تصنعی بودن شک (کاپلستون، ۱۳۸۰، ج ۴، ۱۱۵-۱۱۰).
- ۴- روشی بودن شک، روش شک انتقادی، حدیقف در شک (راسل، ۱۳۶۵، ج ۲، ۷۷۷، ۷۸۲).
- ۵- دلایل شک، گستره شک، شکاکیت حسی و امکان علوم طبیعی (سورل، ۱۳۷۸، ۸۶-۸۱).
- ۶- شک نقطه آغاز فلسفه دکارت، درجات شک، هدفداری شک، دلایل شک (مجتهدی، ۱۳۸۲، ۴۵-۴۳).
- ۷- شک به منزله روش، پرهیز از شکاکیت مطلق (اسکروتن، ۱۳۸۲، ۶۰-۵۷).
- ۸- گستره شک، شک معطوف به یقین، دلایل شک، روشی بودن شک، تفاوت شک روشی و شکاکیت (بریه، ۱۳۸۵، ۸۶-۸۳).
- ۹- روشی بودن شک، هدفداری شک، گستره شک، دلایل شک (تامسون، ۱۳۸۵، ۹۸-۷۹).
- ۱۰- تأکید بر کارکردهای شک: آماده‌سازی برای تحلیل مسایل مابعدالطبیعی، رسیدن به مفاهیم واضح و متمایز، رسیدن به مبنایی مستحکم برای فلسفه راستین (شهرآیینی، ۱۳۸۹، ۹۲-۸۳).
- همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در بیان شک دکارتی، عموماً به طرح برخی عناصر بسنده می‌گردد. اما مهم‌ترین نکته در این آثار آن است که در هیچ کدام از آنها شک دکارتی در مقام و در حد یک «نظریه» یا نظریه‌ای در فلسفه دکارت، مطرح نمی‌شود. به نظر می‌رسد که این امر از نظر اکثر محققان، پوشیده مانده است که شک دکارتی شأن یک نظریه فلسفی را نیز دارد.

۲-۴- ملاحظات انتقادی

به نظر می‌رسد که نکته‌هایی را می‌توان در نظرگرفت که بر عدم توجه کافی و فقدان کفایت و تمامیت نگاه حداقلی به شک دکارتی، دلالت دارند. در اینجا به پاره‌ای از این نکات اشاره می‌شود:

الف- در بیشتر آثار مربوط به دکارت، موضوع شک به طور مستقل، مطرح نمی‌شود. به بیان دیگر با ملاحظه این آثار، فصل مستقلی را درخصوص شک و جنبه‌های مختلف آن نمی‌توان یافت. در حالی که شبکه‌ای که شک دکارت به دور خود تنیده است و مفاد و مضامینی که می‌تواند دارای آن باشد، خواه به طور فی‌نفسه و خواه در مقایسه با شکاکیت دوره معاصر و پیش از دکارت، این امکان را فراهم می‌آورد که در حد یک فصل به آن پرداخته شود. بخشی از

شبکه مفهومی شک دکارتی از این قبیل است: معانی شک، اقسام شک، ملاک شک، شرایط شک، رابطه شک و یقین، انحصار کیفی و کمی شک، شک و زمان، تعدد یا تنوع شک، شک روشی یا شک روش‌بند، شک مفید و مضر و ...

ب- اساساً مسأله طرح و صورت‌بندی و ارتقای شک دکارتی «در سطح یک نظریه فلسفی» (به عنوان نظریه‌ای در ذیل فلسفه دکارت و زیرمجموعه آن)، مورد توجه و پرسش قرار نگرفته است. چرا که در صورت وجود چنین پرسش و ذهنیتی می‌بایست در آثار مربوطه، اثباتاً یا نفیاً، در این مورد می‌توانستیم شاهد آرا و دیدگاه‌هایی باشیم. ولی نگاهی به این آثار، ردپایی از این دیدگاه را عرضه نمی‌دارد. در بهترین حالت، چالش پژوهشگران معطوف به پاسخ به پرسش از روش بودن یا نبودن شک دکارتی می‌باشد: روش شک یا روش تحلیل؟ (شهر آیینی، فصل دوم). حال با این وصف از آنجا که هنوز اصل مسأله برای دکارت‌پژوهان مورد توجه نبوده است، می‌بایست فرصت و امکانی را برای طرح نظرات در این باب فراهم آورد و در مورد آن به تحقیق پرداخت.

ج- رجوع به آثار دکارت در مجموع، نشان از این دارد که شک دکارتی مشتمل بر شبکه‌ای از عناصر مهم، کلیدی و به هم پیوسته است که لازم است به آنها توجه گردد. به بیان دیگر برخورد خود دکارت با موضوع شک دارای وجه استقلالی و اصالی نیز هست. به همین دلیل است که جا دارد و موجه می‌نماید تا شک دکارتی از حالت یک موضوع جزئی، اصل جزئی، بخشی ناچیز و مقدماتی از روش تحلیل و ... درآمده و در مقام یک «نظریه» مطرح گردد.

د- اساساً در عالم فلسفه، امکان محاوره فلسفی با یک ایده وجود دارد تا به سطح بالاتری ارتقا داده شود، البته با حفظ جهت فلسفی فیلسوف و مسایل پیش رو و مبتلابه آن. یک ایده یا مسأله فلسفی، به ویژه اگر همراه با اصول راهنمای مفیدی باشد، این امکان را دارد تا در حد و قالب نظریه‌ای فلسفی نیز مطرح شود. حال می‌توان چنین امکانی را در مورد شک دکارتی آزمود.

ه- همان گونه که می‌دانیم منطق نیز جزو علوم آلی است. همواره، به ویژه در سنت فلسفی کلاسیک، بر این امر تأکید می‌شود که منطق صرفاً برای ورود به فلسفه بوده است و از شأن ابزاری و کارکردی برخوردار است. اما از طرف دیگر چنانکه ملاحظه می‌شود، منطق را به معنایی جزو حکمت نظری می‌شمارند و در آن، فیلسوفانه و محققانه به تأمل و آنگاه نظریه‌پردازی منطقی می‌پردازند. و حتی بحث را ادامه داده و به تأمل در بنیادهای منطق می‌پردازند و به مرحله فلسفه منطق (philosophy of logic) می‌رسند. حال باید گفت که نگاه

فلسفی در مورد شک دکارتی نیز بر همین روال خواهد بود. شک دکارتی ابزاری تر از منطق نیست. شک دکارتی می‌تواند در عین داشتن شأن ابزاری، از ماهیت ویژه خود نیز برخوردار باشد و ما می‌توانیم از چیستی، اوصاف، لوازم و آثار و به معنای کلی از «فلسفه شک دکارتی» سؤال کنیم. همواره چنین است که یک ایده فلسفی در عین داشتن شأن ابزاری، موضوع تحقیق مستقل و ماهوی نیز بوده است، مانند پدیدارشناسی (phenomenology). در همین راستا می‌توان «زبان» را نیز مثال زد که امروزه در عین داشتن شأن ابزاری و آلی، با شدت، به شأن و حیث اصلی و استقلالی آن توجه می‌شود. یعنی امروزه زبان از هر دو حیث مورد التفات است.

۳- نگاه حداکثری: به سوی رویکرد نظریه‌محور و تأسیس نظریه‌ای جامع در مورد شک دکارتی

مراد از طرح رویکرد نظریه‌محور و گام برداشتن به سوی پردازش نظریه‌ای جامع براساس نگاه استقلالی یا جامع در مورد شک دکارت، نفی شأن ابزاری و کارکردی آن نیست. بلکه هدف گذر به دیدگاهی است که در عین حفظ ویژگی ابزاری و اشتغال بر آن، به عناصر ماهوی و محتوایی شک نیز توجه گردد. شک می‌تواند دارای چیستی، ویژگی‌ها، لوازم منطقی، نتایج معرفتی و آثار (کارکردهای) ویژه خود باشد که باید در مجموع مورد عنایت قرار گیرد. نگاه جامع به شک در پی آن است تا دیگر ویژگی‌ها و نیز امکانات و ظرفیت‌های این موضوع را نادیده نگیرد. براساس آرای صریح دکارت و استنباط از پاره‌ای از مواضع وی می‌توان محتوای شک دکارتی را به نحو بهتری آشکار ساخت. محاوره همدلانه با فلسفه دکارت می‌تواند قابلیت‌های شک دکارتی را بیش از پیش آشکار سازد.

حاصل نگاه جامع به مسأله شک این است که می‌توان از امکان نظریه بودن شک دکارتی سخن گفت و سعی کرد تا آنرا در افق یک نظریه فلسفی، به نظاره نشست. اینکه ما در دکارت پژوهی، همواره خود را در نگاهی حداقلی نسبت به شک دکارت زندانی کنیم، سبب آن خواهد شد تا عناصر موجود و صریح وی را در باب شک نادیده بگیریم، چه رسد به آنکه فراتر از نظر رایج در مورد شک برویم.

«نظریه» خواندن شک، آن را همطراز نظریه یا نظریات اساسی و راهبردی دکارت از قبیل نظریه روش دکارتی نمی‌کند. بلکه در عین حفظ ویژگی نظریه فلسفی بودن، آن را همچنان در زیرمجموعه چنین نظریاتی قرار می‌دهد. در واقع نظام‌های فلسفی مرکب از کلان نظریاتی

هستند که در بطن خود و در زیرمجموعه خود، مشتمل بر خردنظریاتی نیز می‌باشند. نظریه شک یکی از خردنظریات مهم نظام فلسفی دکارت است.

در عین حال که شک و شک‌ورزی از طنین معرفت‌شناختی و روان‌شناختی خوبی برای اهل فلسفه برخوردار نیست و همواره سایه‌ای از ناروایی را بر دوش می‌کشد، اما از طرف دیگر معامله ویژه دکارت با آن یعنی قرار دادن شک در جوار یقین و وضوح، و تعیین جایگاهی معرفت‌شناختی برای آن، ما را وامی‌دارد که بیش از حد معمول به شک پردازیم. این نکته موید دیگری است بر تغییر نگاه به شک، در تفکر دکارتی. در اینجا به دو سؤال در مورد دیدگاه فوق می‌پردازیم:

نخست، مراد از نظریه بودن شک دکارتی یا اینکه آن را در افق نظریه ویژه دیدن یا آن را در قالب و لباس یک نظریه درآوردن چیست؟

مقصود از اینکه شک دکارتی در حد یک نظریه فلسفی و نظری است، آن است که اولاً سطوح کلی پنجگانه‌ای در آن قابل تشخیص است (سطوح آموزه، روش، مهارت، کاربرد، کارکرد). ثانیاً از شبکه مفهومی و گزاره‌ای غنی و منسجم و سازگاری برخوردار است و ثالثاً نقشی مهم و کلیدی در فلسفه دکارت بازی می‌کند. به علاوه از تداعی‌های فلسفی و معرفت‌شناختی مناسبی نیز برخوردار است.

خلاصه، موضوع شک در فلسفه دکارت، در مضمون و پیرامون خود، از محتوای مناسبی برای ارتقا به سطح یک نظریه برخوردار است. همین ویژگی بعلاوه نقشی که آن در تفکر دکارتی بازی می‌کند، می‌تواند جایگاه آن را در فلسفه دکارت عوض کند.

دوم اینکه ممکن است این پرسش نیز به ذهن برسد که نسبت نزاع‌های مربوط به شک دکارتی، یعنی دیدگاه‌های رقیب در مورد تخریبی یا سازنده بودن شک دکارتی، با دیدگاه مورد نظر این نوشتار در چیست؟

در پاسخ باید گفت که هدف این نوشتار فراتر از نزاع مذکور می‌رود و می‌تواند هر دو طرف نزاع را دربرگیرد. در این مقام، سخن گفتن از تخریبی یا سازنده بودن شک، خود می‌تواند یکی از مسایل و موارد «نظریه شک» و مؤید آن باشد نه در مقابل آن. نظریه خواندن شک، می‌تواند هم با تخریبی بودن و هم با سازنده بودن شک سازگار باشد، چرا که این دو بحث با هم تفاوت دارند. بحث در نظریه بودن یا نبودن شک، بحثی مربوط به فلسفه شک و یک بحث روش‌شناختی به معنای عام است ولی تخریبی و سازنده بودن شک، بحثی مربوط به جهت و غایت شک است که بحثی ماهیت‌شناختی است و مرتبط به درون‌مایه شک می‌باشد.

۳-۱- وجود سطوح چندگانه در یک نظریه

یک نظریه از الگویی ویژه تبعیت می‌کند. می‌توان نظریات را در قالب الگویی خاص یعنی با سطوحی چند به نظاره نشست. به بیان دیگر به آنها نگاه بخش‌بندی شده داشت. یعنی آنها را در قالب سطوح و لایه‌ها نگریست و آنها را دارای مراتب و بخش‌ها دانست. پس نظریات می‌توانند دارای سطوح و لایه‌های متعددی باشند. البته باید افزود که لزوماً کمیت و تعداد سطوح و بخش‌های همه نظریات یکسان نیست. براین اساس می‌توان در مورد نظریه شک نیز همین موضوع را به بحث گذاشت. بدین معنا که آیا می‌توان از سطوح و بخش‌های مختلف نظریه شک نیز سخن گفت؟

برای پاسخ به این پرسش، نخست به بیان سطوح متبوع یک نظریه در قالب سطوح پنجگانه و مثالی در این مورد می‌پردازیم و سپس به سراغ نظریه شک می‌رویم تا الگوی موردنظر را در مورد آن به کار بندیم.

۳-۲- سطوح پنجگانه در یک نظریه

پاره‌ای از نظریات (و نه هر نظریه‌ای) را می‌توان دارای پنج سطح آموزه (doctrin)، روش (method)، مهارت (skill)، کاربرد (application) و کارکرد (output) دانست. براین اساس می‌توان در مورد یک نظریه از یک یا بیش از یک جهت (از این پنج جهت)، پرسش نمود و آن را مورد تحقیق و بررسی قرار داد. در توضیح این سطوح و جهات باید گفت:

به طور کلی مراد از جنبه آموزه در یک نظریه عبارت از محتوای نظری آن نظریه، از قبیل تحلیل‌ها، تعریف‌ها، توصیف‌ها و توجیه‌های مندرج در آن است. آموزه، ناظر به وجود عناصری از قبیل تصور یا ایده محوری آن (موضوع)، تصورات پایه، اصول، مسایل اصلی و فرعی، قضایا، فرضیات، روابط با دیگر عناصر، لوازم و نتایج معرفتی نظریه و... است.

مباحث سطح روشی یک نظریه به طور کلی مربوط است به بیان شیوه‌ها، مراحل و ضوابط و ملاک‌هایی برای وصول به هدف یا اهدافی که در آموزه مطرح شده است و بنابراین فراهم ساختن زمینه کاربردی و عملیاتی ساختن آموزه. به بیان دیگر ارائه مراحل و گام‌های رسیدن به هدف، راه‌های پیاده کردن آموزه و توصیه‌های روشی و... در آن نظریه.

سطح مهارتی در یک نظریه مربوط است به تمرین‌های لازم برای کاربرد روش مذکور، در موارد و حوزه‌های مختلف، جهت احراز حد مطلوبی از مهارت.

سطح کاربرد مربوط است به موضوع و زمینه‌ای که می‌توان نظریه را در آن به کار بست و پیاده کرد.

سطح کارکردی یک نظریه مربوط است به میوه‌ها و ثمرات عینی و ملموسی که به طور کلی، به کار بردن آن به بار می‌آورد، خواه درحوزه اندیشه یا در زمینه عمل.

۳-۳- نمونه‌ای برای ملاحظه سطوح پنجگانه در آن

برای مثال می‌توان نظریه «برهان» را در نظر گرفت. این نظریه در سطح آموزه عبارت از وجود موضوع یا تصور محوری (برهان)، تصورات پایه (مانند تصدیق، یقین، قیاس، ذاتی، اولی، ضروری و... به معنای باب برهان)، اصول (از قبیل انحصار وصول به یقین از طریق برهان)، مسایل (مانند یقین منطقی چیست؟ و شرایط و ضوابط آن کدام است؟)، قضایا یا دعاوی (از قبیل یقین برهانی حاصل مقدمات یقینی است، استقرای تام برهانی است، یقین برهانی از دیگر اشکال یقین متفاوت است)، اقسام برهان و... است.

مباحث سطح روشی برهان مربوط است به توصیه‌های ویژه از قبیل سود بردن از منابع و مبادی خاص به علاوه بیان قواعد و ضوابط صوری و ملاک‌های مادی مقدمات قیاس برهانی و... است.

سطح مهارتی برهان، عبارت از تمرین برای به کار بردن آن، برحسب مراحل و ضوابط آن، در حوزه‌های معرفتی و بررسی نظریات برای معلوم شدن این نکته که آیا در آنها از شیوه برهان استفاده شده است یا نه؟ و ادامه این فرایند برای رسیدن به حد مطلوبی از مهارت در بکار بردن برهان و مهارت در نقد نظریات، از جهت وجود یا عدم برهان در آنها.

سطح کاربردی برهان مربوط است به کاربری آن در حوزه علوم نظری (الهیات، ریاضیات و طبیعیات).

سطح کارکردی برهان مربوط است به فراهم شدن زمینه برای داشتن ذهن برهانی و یقین طلب برای شخص و امکان کشف استدلال‌های برهانی و ارائه دلایل برهانی و یقینی برای دعاوی فلسفی و حصول یقین.

۳-۴- امکان ملاحظه نظریه شک در قالب سطوح پنجگانه

به نظر می‌رسد که با توجه به مجموعه مباحثی که می‌توان در مورد شک بیان داشت، این امکان فراهم است که بتوان این نظریه را نیز در قالب سطوح مذکور مورد بررسی قرار داد. در

ادامه به بیان ابعاد و جنبه‌های متنوع شک دکارتی که در مجموع نظریه شک را تشکیل می‌دهند، می‌پردازیم. یعنی سعی بر این است تا عناصر این نظریه را در قالب سطوح پنجگانه به نمایش بگذاریم.

به اختصار باید گفت که در جنبه آموزه شک به دنبال تحقیق در ویژگی‌های شک هستیم مانند تعریف سه مفهوم عام، خاص و اخص از شک، وجود و ماهیت شک، تعریف و ملاک شک، مراتب، اقسام، گستره و هدف شک، توجیه‌پذیری متعارف و فلسفی شک، رابطه شک و یقین، انحصار کیفی کمی شک، چگونگی زندگی در حال شک.

بخش مرتبط با روش‌مندی در موضوع شک، مربوط است به نسبت شک با روش و تعیین چارچوب کلی شک یعنی اصول و مراحل کلی که شک در آن چارچوب صورت می‌گیرد. جنبه مهارتی شک، به امر مهارت در شک ربط پیدا می‌کند. یعنی مربوط است به توانایی عملی در به کار بردن اصول و مراحل شک. این مرحله، از مقوله «ورزیدن» (شک‌ورزی) است. کاربردی، مربوط است به تعیین حوزه کاربست شک. کارکرد شک مربوط است به فایده محقق و ملموس شک نسبت به شخص محقق یا جامعه پژوهشگران یا در رابطه با دانشی که در مورد آن به کار رفته است.

نتیجه

شک دکارتی، موضوع تأملات محققان بسیاری قرار گرفته است. اما می‌توان از جهتی، تحقیق در شک دکارتی را بر دو گونه تقسیم کرد: تحقیق بیرونی و تحقیق درونی. نگاه بیرونی عهده‌دار تحقیق در نوع نگاه، شیوه مواجهه، روش پژوهش و توجه به پیش‌فرض‌های شک دکارتی است. در حالی که تحقیق درونی معطوف به درون‌مایه و مؤلفه‌های جزئی و موردی شک است. قسم اول تحقیق، از سنخ «فلسفه شک» است ولی قسم دوم از قبیل «ماهیت‌شناسی شک». قسم نخست تحقیقی کلی و در باب چارچوب‌هاست ولی بخش دوم پژوهشی جزئی و در مورد محتواست. به نظر می‌رسد که تحقیقات مربوط به شک دکارتی (در زبان فارسی و بعضاً انگلیسی)، به نحو عمده، معطوف به تحقیق از قسم دوم بوده‌اند تا اول. اما به نظر می‌رسد که در این مورد نیازمند بازخوانی مجدد آثار دکارت هستیم. ولی امر بازخوانی، مشروط به داشتن مسأله‌ای جدید است تا در منظر آن، به متون مراجعه گردد والا پس از بازخوانی به همان نتایجی می‌رسیم که پیش از آن موجود بودند. پرسش جدیدی که این نوشتار پیشنهاد می‌کند تا در پرتو آن به خوانش مجدد دکارت بپردازیم، این است که «آیا می‌توان شک را براساس یک

نگاه حداکثری و چندعاملی، در قالب یک «نظریه» نگریست و فهم کرد؟». به نظر می‌رسد ظرفیت معرفتی و مفاد کلی شک دکارتی بیش از آن است که در آثار دکارت‌شناسان و دکارت‌پژوهان منعکس شده است.

این مقاله هم تلاشی است برای ارتقای بحث از شک دکارتی و هم توصیه به آن. چراکه بازنگری در خصوص شک دکارتی می‌تواند ما را با لایه‌های دیگری از آن آشنا سازد.

پی‌نوشت‌ها

۱- مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «شک دکارتی، نگاهی دیگر» به شماره ۱-

۲۷/۱۵۱۵، دانشگاه تبریز

منابع

- اسکروتن، راجر. (۱۳۸۲)، *تاریخ مختصر فلسفه جدید*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، حکمت.
- بریه، امیل. (۱۳۸۵)، *تاریخ فلسفه قرن هفدهم*، ترجمه اسماعیل سعادت، چاپ اول، تهران، هرمس.
- تامسون، گرت. (۱۳۸۵)، *فلسفه دکارت*، علی بهروزی، چاپ اول، تهران، طرح نو.
- دکارت، رنه. (۱۳۸۱)، *تأملات در فلسفه اولی*، احمد احمدی، چاپ سوم، تهران، سمت.
- ----- (۱۳۸۵)، *گفتار در روش درست راه بردن عقل*، محمدعلی فروغی، چاپ اول، مشهد، دامون.
- ----- (۱۳۸۴)، *اعتراضات و پاسخها*، علی افضلی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی.
- راسل، برتراند. (۱۳۶۵)، *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۲، نجف دریابندری، تهران، پرواز.
- سورل، تام. (۱۳۷۹)، *دکارت*، حسین معصومی همدانی، چاپ اول، تهران، طرح نو.
- شهابی، پرویز. (۱۳۷۷)، *درآمدی پدیدارشناسانه به دکارت*، چاپ اول، تهران، هرمس.
- شهرآیینی، سیدمصطفی. (۱۳۸۹)، *تأملاتی در باب تأملات دکارت*، چاپ اول، تهران، ققنوس.
- صانعی دره بیدی، منوچهر. (۱۳۷۶)، *فلسفه دکارت: مقدمه تحلیلی*، چاپ اول، تهران، الهدی.
- قراملکی، احدفرامرز. (۱۳۸۵)، *اصول فنون پژوهش در گستره دین پژوهی*، قم، مدیریت حوزه علمیه، چاپ دوم.
- قراملکی، احدفرامرز، (۱۳۸۵)، *روش‌شناسی مطالعات دینی*، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم رضوی.
- کاپلستون، فردریک، (۱۳۸۰)، *تاریخ فلسفه*، ج ۴، غلامرضا اعوانی، چاپ اول، تهران، سروش.
- مجتهدی، کریم، (۱۳۸۲)، *دکارت و فلسفه او*، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.

- Cottingham, john, Dictionary of Descartes, blakwell, 1993

-Sir Alfred J Ayer, cogito Ergo sum, in Rene Descartes, Critical Assessment, ed: Georges J. D Moyal, Vol II, PP 219-222, Routledge, 1991